

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی

سال سوم، شماره نهم، بهار ۱۳۹۰

ص ۴۳-۷۲

سیری در آفاق اشعار مدحی مسعود سعد سلمان

دکتر علی اصغر باباصفری* - الهه شعبانی**

چکیده:

مدح و ستایش از اغراض اصلی شعر فارسی است. این نوع ادبی در مسیر تکامل خود از گذشته‌های دور تا امروز تأثیری پر رنگ بر صفحه شعر شاعران داشته است. مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری، اگرچه عمده شهرتش به سبب سرودن حبسیه است اما قسمت اعظم دیوانش به قصاید مدحی اختصاص دارد. او در اشعار مدحی خود به ستایش صاحبان قدرت و شاعران معاصر خویش پرداخته و با معیارهای خاص خود آن‌ها را یا به دلیل فضایل واقعی ستوده و یا با هدف ترغیب به فضایل و نهی از رذایل مورد ستایش قرار داده است.

این مقاله سعی دارد با آوردن مقدماتی در موضوع مدح و تبیین زمینه تاریخی و ادبی عصر شاعر به ارائه توضیح و تفسیر اشعار مدحی مسعود سعد بپردازد. به امید آن که گوشه‌ای از کلیت هنری این گونه اشعار روشن شود.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان babasafary@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان shabani_elaheh@yahoo.com

واژه‌های کلیدی:

شعر، مدح، قصیده، مسعود سعد سلمان، سبک.

مقدمه:

۱-۱- تاریخچه مدح

«مدح» قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مضمون رایج در شعر فارسی است. به طوری که بخش بزرگی از آثار منظوم شاعران را به خود اختصاص داده است. گرچه طبع مدیحه دوستی از طبایع مشترک انسان است ولی گفته شده در آغاز، گویندگان ایرانی به تقلید از شعر عرب، مدح را سرلوحه شعر خویش ساخته‌اند.

دوران مدیحه‌سرایی در شعر فارسی را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد: ۱- نیمه دوم قرن سوم تا سال ۶۱۸ ه. ۲- سال‌های ۶۱۶ تا ۸۰۷ ه. ۳- اوایل قرن ۹ تا ۱۲۰۸ ه. ۴- عهد حکومت قاجاریان (ر.ک. وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۳).

از میان دوره‌های مدیحه‌سرایی مهم‌ترین آن‌ها، دوره اول است. در زمان طاهریان، مدح و ستایش با توجه به میزان معدود آثار بر جای مانده، به شکل کم‌رنگ‌تر دیده می‌شود. در نوبت صفاریان و شروع رسمی شعر فارسی دری ظاهراً از سال ۲۵۱ هجری، درخشش شعر مدحی رو به فزونی می‌گذارد. دوران طلایی مدیحه‌سرایی از عهد سامانیان آغاز می‌شود و پس از آن، غزنویان و سلجوقیان نیز به اشاعه و ترویج شعر و ادب می‌پردازند. تشویق و حمایت از اهل ادب با پرداختن صلوات و جوایز گران‌بها تنها از سوی شاهان، امیران و بزرگان میسر می‌شد. بدین ترتیب شعر به طور کاملاً رسمی به دربارها راه یافت و شعرا از اعضای لازم دربارها شمرده شدند تا جایی که شاهان، آن‌ها را در سفرهای معمولی و جنگی خود به همراه می‌بردند. بنابراین توجه حکومت‌ها به مقوله شعر و ادب مهم‌ترین و مؤثرترین عامل در تکامل زبان فارسی محسوب می‌شود.^۱ به طور خلاصه می‌توان اهمیت دوره اول را در مدیحه‌سرایی به این

عوامل مربوط دانست: ۱- وجود دربارهای مهم و باشکوه و مشوق اهل علم و ادب و هنر؛ ۲- فراوانی شاعران بزرگ و صاحب سبک در این عهد؛ ۳- بسیاری مدایح و اشعار سخن‌سرایان؛ ۴- سروده شدن استوارترین قصاید مدحی در این دوره؛ ۵- اعطای بیشترین صله‌ها و پاداش‌ها به این شاعران (همان: ۴۲۸ - ۴۳۵).

۲-۱- جایگاه مدح در انواع ادبی

مدح یکی از انواع شعر غنایی است. اگرچه اغلب شاعران به سلیقه خود قالب‌هایی چون غزل، مثنوی، مسمط و جز این‌ها را در مدح به کار می‌گرفتند ولی قصیده، قالب اصلی مدح است. جز قصیده هیچ یک از قالب‌های شعری برای بیان موضوعات فخیم و پرهیمنه و مهیج مناسب نیست. «برای مدح غالباً از قصیده استفاده می‌شود؛ زیرا این نوع شعر با زیبایی الفاظ و روش خاص در خواندن آن برای بیان مناقب و فضایل ممدوح از دیگر قالب‌ها آماده‌تر است» (رزمجو، ۱۳۸۵: ۹۰). «قصیده در لغت به معنی "قصه کرده شده" و "مقصود خاص" و شعری است که در سرودن آن قصد خاصی باشد و آن قصد در اصل، مدح است؛ و قصیده، قالب رایج و مسلط شعر فارسی از اوایل قرن چهارم تا پایان قرن ششم است» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۶۵). «قصیده اشعاری است بر یک وزن و قافیه با مطلع مصرع و مربوط به یکدیگر که درباره موضوع و مقصود معینی از قبیل مدح سروده شود که از چهار بخش تشکیل می‌شود: ۱- تغزل یا تشبیب؛ ۲- گریز به مدح؛ ۳- مدح؛ ۴- شریطه و اعتذار؛ و تعداد ابیات آن بین ۱۵ تا ۵۰-۶۰ بیت است. در قصیده شاعر با مدح ممدوح خود و با اغراق، ممدوح را به یک قهرمان حماسی و یک اسطوره تبدیل می‌کند و قهرمانی ممدوح خود را بیش از آنچه هست، نشان می‌دهد» (همان: ۲۴۰ - ۲۴۱).

۳-۱- موضوعات مدح

همواره در مدح و ستایش سعی بر این است که خصلت‌ها و ویژگی‌های نیکوی ممدوح مورد توجه قرار گیرد و مدح با احوال و آرزوهای ممدوح متناسب باشد. عنصرالمعالی در

قابوس نامه به شاعران توصیه می‌کند: «بر شاعر واجب است از طبع ممدوح آگاه بودن و بدانستن که وی را چه خوش آید، آنگه وی را چنان ستودن که وی خواهد که تا آن نگویی که خواهد، تو را آن ندهد که تو خواهی» (عنصرالمعانی، ۱۳۸۵: ۱۹۱).

شاعران مدیحه‌سرا در روزهای رسمی و اعیاد و جشن‌های ملی و مذهبی و پیروزی‌های نظامی در حضور شاهان و بزرگان به خواندن مدیحه می‌پرداختند و در توصیف و تمجید صفاتی مانند سخاوت، شجاعت و جنگاوری، دینداری، بردباری، عدالت و شکوه و جلال ممدوح خود و... شعر می‌ساختند و سعی می‌کردند آخرین درجه ابتکار و قدرت ادبی خود را در یافتن مضامین تازه به کار برند.

اگر ممدوح دارای صفات برجسته و نیک نباشد با نسبت دادن این صفات به او ممدوح را به داشتن آن‌ها ترغیب و تشویق می‌کردند و سعی در ملازم کردن ممدوح با این صفات‌ها داشتند.

«مدح با بیان و برجسته کردن صفات نیکویی که واقعاً در ممدوح وجود داشت آغاز شد و شاعر اهتمام داشت که در ستایش ممدوح خود سخنی نگوید که کسی آن را منکر شود و وی را گزافه‌گوی پندارد؛ اما رفته رفته مدح این خاصیت خود را از دست داد و از جاده اعتدال به یک سو رفت»^۲ (محجوب، ۱۳۴۵: ۴۶۸). ولی به هر حال از خلال همان مبالغه‌ها و گزافه‌گویی‌های شاعران به خوبی می‌توان دریافت که جامعه در اعماق خود چه خصلت‌هایی را می‌پسندیده و از خداوندان قدرت انتظار داشته است.

۴-۱- دلایل مدح

به عنوان نخستین دلیل به نظر می‌رسد بخشش‌های فراوان امرا و بزرگان سبب تشویق مدیحه‌سرایان بوده است؛ اما باید دانست میان شاهان و شاعران رابطه‌ای دوسویه وجود داشت؛ شاهان به شعرهای شاعران، که مبلّغ عظمت و قدرت ایشان در برابر دشمنان و باعث بسط نفوذشان در سرزمین‌های تحت فرمانروایی خویش و جلب نظر زیردستان بود، میل داشتند و از سوی دیگر شاعران نیز به اعتبار، شهرت اجتماعی،

پاداش، مستمری و مقام نیاز داشتند.

«تتبع در تاریخ ادبیات ایران نشان می‌دهد که خواست ممدوح از شاعر تنها این نبوده است که او را به نیکی بستاید تا وی را خوش آید بلکه می‌خواستند است سخن او چنان نافذ باشد که در دل مردمان اثر کند و در نتیجه صیت بزرگی ممدوح تا اقصی نقاط برسد» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۳۷۱).

نظامی عروضی در مقاله‌ای که برای توصیف شعر و شاعری گشوده، چنین می‌نویسد: «پس پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقای اسم او را ترتیب کند و ذکر او را در دواوین و دفاتر مثبت گرداند؛ زیرا که چون پادشاه به امری که ناگزیر آن است مأمور شود، از لشگر و گنج و خزینه او آثار نماند و نام او به سبب شعر شاعران جاوید بماند» (نظامی عروضی، ۱۳۷۴: ۴۴).

همچنین محمد عوفی در فضیلت شعر می‌گوید: «ملوک کامل قدر نافذ امر و صدور سامی رای شامل بذل این سرمایه را خریداری کرده‌اند و برای غرض ذکر باقی، مال فانی را به بدل این متاع سره بذل فرموده‌اند» (عوفی، ۱۳۳۵: ۱۳). این عبارات درباره شاعر و شاعرپرور گواه آن است که بین ستاینده و ستوده نوعی تعهد وجود داشته است.

از دلایل دیگر مدیحه‌سرایی این است که «از زمان پادشاهی سامانیان تربیت شاعران و نگاهداری ایشان از جمله تشریفات و مراسم سلطنت گردید، شاهان همچنان که در کشورستانی و جمع مال با یکدیگر همسری می‌کردند در تربیت و جلب شاعران نیز به رقابت می‌پرداختند (فلسفی، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

۱-۵- زمینه تاریخی و ادبی (از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن ششم)

اوج اقتدار خاندان غزنوی، در روزگار سلطان محمود و سال‌هایی از دوران پادشاهی سلطان مسعود بود تا آن که در سال ۴۳۱ هـ. سلطان مسعود در حرب دندانقان از سلجوقیان شکست خورد. بدین شکل دوره دوم حکومت غزنوی آغاز شد؛ در حالی که سیطره آن به

سند و توران و افغانستان محدود شده بود، مدت یکصد و پنجاه سال ادامه یافت. در فاصله پادشاهی سلطان مسعود تا سلطان ابراهیم فتنه‌ها و فترت‌هایی ظهور یافت که برای دولت ضعیف غزنوی مجالی جهت ترویج شعر و تشویق شاعران باقی نماند. ابوالفضل بیهقی، که در بحبوحه این حوادث، تاریخ خود را می‌نوشته است در این باب می‌گوید: «بازار فضل و ادب و شعر، کاسدگونه می‌باشد و خداوندان این صناعت، محروم» (بیهقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۲۴).

با ظهور سلطان ابراهیم غزنوی بر اریکه قدرت، در دوران چهل و دو ساله حکومت او فرصتی پیش آمد تا بار دیگر شعرا در دربار غزنوی مجال خودنمایی بیابند. «چون به تخت رسید، از ابوحنیفه [اسکافی] پرسید و شعر خواست ... و شاعران دیگر پس از آن که هفت سال بی‌ترتیب و بازجست و صلت مانده بودند، صلت یافتند (همان: ۵۱۶). علاوه بر غزنین که پایتخت اصلی غزنویان به حساب می‌آمد «لاهور نیز که مرکز حکومت متصرفات غزنوی در هند بود از بسیاری جهات به مثابه پایتخت دوم و دربار دوم امپراتوری عمل می‌کرد؛ از این رو محفل درباری والی هند مانند پیرامون سلطان در غزنین، کعبه شعرا و نویسندگان بود» (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۷).

پس از سلطان ابراهیم، سلطان مسعود سوم، شیرزاد، ارسلان شاه، بهرام شاه، خسرو شاه و خسرو ملک به ترتیب به تخت سلطنت تکیه زدند. «دوره دوم حکومت غزنوی اگرچه از حیث تأثیر در سرنوشت سیاسی ایران بی‌ارزش است لیکن برای اشاعه زبان و ادبیات فارسی خالی از اهمیت نیست؛ زیرا اولاً ادامه حکومت در متصرفات غزنوی هند باعث شد که زبان پارسی در آنجا بیشتر ریشه کند و رواج یابد و ثانیاً بعضی از پادشاهان غزنوی که پس از سلطان مسعود حکومت کردند غالباً دوستداران شعر و ادب بودند و عده‌ای از شاعران بزرگ مانند مسعود سعد سلمان، عثمان مختاری، سید حسن غزنوی، سنایی غزنوی و ابوالفرج رونی و... هم در دستگاه آنان زیسته و ایشان را مدح گفته‌اند» (صفا، ۱۳۵۱، ج ۲: ۵). باسورث نیز می‌نویسد: «تراز بازدهی شعری در این دوره بسیار بالا بود و فراوانی آن با دوره نخست غزنوی، یعنی عهد عنصری، فرخی،

منوچهری و... برابری می‌کرد» (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۶). بنابراین سلاطین غزنوی با ایجاد پشتوانه سیاسی (حمایت‌های درباری) و پشتوانه اقتصادی (دادن صلات) زمینه شکوفایی استعدادهاى شاعران زمان خویش را فراهم می‌آوردند و قدر و قیمت ابکار افکار و فرائد ادب و شعر را می‌شناختند. با بررسی دیوان‌های شعر شاعران این دوره به خوبی می‌توان دریافت که شاهان، شخصیت‌های فاضل، ادیب و شاعر را برای تصدی پست‌های حکومتی خود از جمله وزرا و امرا در نظر می‌گرفتند؛ اشخاصی چون ابونصر پارسی، ابوالفرج نصر بن رستم، ثقة‌الملک طاهر بن علی، محمد خطیبی، مسعود سعد سلمان و امثالهم.

اسلوب سرایندگان شعر این دوره غالباً مبتنی بر تتبع قدما بود. دکتر محبوب اختلاف میان شعر این دوران با شعر عصر اوّل غزنوی را در این مباحث توضیح می‌دهد: ۱- قالب‌های شعری: شعرهای بازمانده از این روزگار همان قالب‌های پیشین را دارا می‌باشند به جز آن که دو نوع تازه شعری مستزاد و شهر آشوب [که هر دو از ابتکارات مسعود سعد سلمان است] در این عصر پدید آمده است. تغزل آغاز قصاید شعر این دوران یک اختلاف با شعر عصر غزنوی اول دارد و آن است که در این عصر سرودن چیستان و لغز به عنوان تغزل قصیده (که در حقیقت نوعی صنعت‌گری و تکلف و نشانه تکامل قصیده‌سرایی است) بیش از پیش رواج دارد؛ دیگر آن که در معانی قطعه انواع و اقسام مضامین حتّی مدح و هجو را نیز وارد کرده‌اند؛ ۲- انعکاس معلومات شاعران در شعر ایشان: شاعران این دوره برای تنوّع بخشیدن به مضامین و معانی شعری، بیش از پیش، اطلاعات مختلف خود را با آوردن اصطلاحات علوم رایج عصر در شعر نشان می‌دادند؛ ۳- معانی شعری و مضمون‌های مختلف: در این دوران معانی تازه در شعر وارد شد. از یک سو مدیحه‌سرایی به شیوه قبل ادامه می‌یابد و از سوی دیگر مثنوی‌های صوفیانه و حبسیه‌های مؤثر و دلنشین سروده می‌شود. مضمون تغزل‌ها بسط و تنوّع می‌یابد و از سوی دیگر دامنه وصف نیز گسترش چشمگیری دارد؛ ۴-

تأثیر سخن استادان سلف در شعر این روزگار و تأثیر شاعران این عصر در شعرهای دوران‌های بعد: این گفتار شامل اقتباس وزن و قافیه و یا مضامین و معانی شعری از شاعران متقدم و یا شاعران متأخر از ایشان است (محبوب، ۱۳۴۵: ۵۶۲-۶۵۹).

۲-۱- معرفی مسعود سعد سلمان^۳

مسعود، به احتمال زیاد، در بین سال‌های ۴۳۸ تا ۴۴۰ ه. در لاهور ولادت یافت. دوران حیات او با سلطنت شش تن از پادشاهان غزنوی مصادف بود. پدرش سعد سلمان از کارگزاران درگاه غزنویان و نیز در شاعری توانا بود. از این رو مسعود به توصیه پدر به دربار سلطان ابراهیم راه یافت و این سلطان، شاعر جوان را به ملازمت پسرش، سیف‌الدوله محمود، که والی هندوستان شده بود، گماشت. رضا قلی‌خان هدایت در مجمع‌الفصحا می‌گوید: «امیری بود بی‌نظیر و فاضلی صافی‌ضمیر در روز رزم، شیری بود دشمن شکار و در بزم شیدی بود دینار بار» (هدایت، ۱۳۴۰، ج ۳: ۱۱۹۱). بنابراین او در ردیف امرای بزرگ متعهد جنگ‌ها و فتح‌ها و نیز ممدوح شاعران عصر بود آن چنان که «به یک رباعی و به یک قطعه، کاروان‌های نعمت به سائلان می‌بخشید» (عوفی، ۱۳۳۵: ۴۲۳). مسعود پس از مدتی به خاطر توطئه‌های شاعران درباری که از حسادت ایشان بر سر مدیحه‌سرایی مایه می‌گرفت، و نیز بر اساس خشم سیف‌الدوله محمود و سوء تفاهم سلطان ابراهیم مبنی بر پناهنده شدن مسعود به دربار ملک‌شاه به سبب آرزوی رفتن به خراسان در شعر شاعر، به زندان افتاد.

ز من بترسید ای شه خصم ناقص من
که کار مدح به من بازگردد آخر کار
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۲۱۳)

شاعر سال‌ها بعد در زندان می‌سراید:

گه خسته آفت لهاورم
گه بسته تهمت خراسانم
(همان: ۴۹۳)

باری شاعر به فرمان سلطان ابراهیم ده سال از بهترین ایام خود را وقف سیاهچال‌های دهک، سو و و نای کرد. در این مدت پیوسته حبسیاتی می‌سرود و

تقاضای شفاعت و بخشایش می‌کرد. سرانجام آزاد شد و باز چندی در دستگاه سلطان مورد اعتماد قرار گرفت و به حکومت چالندر منصوب شد. پس از سه سال باز به سعادت حاسدان به فرمان سلطان علاءالدوله مسعود به مدت هشت سال در قلعه مرنج محبوس شد. پس از رهایی از زندان در دستگاه پادشاهان به کتابداری پرداخت و در کمال تقرّب با مدیحه‌سرایی زیست و در سال ۵۱۵ هـ. دیده از جهان فرو بست.

سبک شعری: مسعود در دواوین شعرای متقدم تتبع و ممارست می‌کرد و به تضمین و تقلید آن گویندگان نظر داشت. استاد فروزانفر معتقد است: «طریقه بیان مسعود از دو شاعر استاد مایه دارد. جمل را به روش فردوسی، استاد طوس پیوسته و روش او را در انتظام آن‌ها کاملاً مراعات می‌کند... و اساس تنظیم قصاید را از عنصری اقتباس کرده است» (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۲۵۹). مسعود سعد از لحاظ تاریخ زبان و شعر در دوره‌ای بینابین قرار دارد و زبان او، زبان دو دوره را به هم می‌پیوندد. بنابراین «فصاحت او نه فصاحت مکتب خراسانی است نه فصاحت مکتب عراقی بلکه متعلق به دوران خود اوست» (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۳۰۶). «مسعود در ابداع ترکیبات و تشبیهات و توصیفات تازه از قدرت و مهارت برخوردار است. خود نیز از این لحاظ می‌نازد و غالباً در شعر خویش به برتری که بر اکثر معاصران دارد اشاره می‌کند» (زرّین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۹۹). ملک‌الشعراى بهار او را در زمره شاعرانی آورده است که برای معنی بیش از لفظ ارزش قائلند و «سهولت گفتار و عذوبت الفاظ» آنان دستاویز ماندگاری سخنشان در «محفظه خواطر» است (ر.ک بهار، ۱۳۷۱: ۲۱۰).

آثار مسعود سعد: تذکره‌نویسان، مسعود را صاحب سه دیوان فارسی، عربی و هندی معرفی کرده‌اند (ر.ک عوفی، ۱۳۳۵: ۴۲۳؛ هدایت، ۱۳۴۰، ج ۳: ۱۱۹۱). سنایی غزنوی، دیوان فارسی مسعود را در اواخر عمر شاعر گرد آورد، اما «از اشعار هندی او مطلقاً اثری در دست نیست لیکن از ابیات تازی او بعضی موجود است» (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۲۱۵). مسعود سعد گزیده‌ای از شاهنامه به نام اختیارات شاهنامه نیز فراهم کرده بود.

۲-۲- ممدوحان اشعار مسعود سعد

دیوان مسعود ۱۵۰۶۱ بیت دارد: ۳۰۳ قصیده، ۵ ترکیب‌بند و ترجیع‌بند، ۴ مسمط، ۱ مستزاد، ۱ مثنوی، ۱۵۱ قطعه، ۲۲ غزل، ۴۱۲ رباعی، ۱ شهر آشوب و ذکر ایام هفته. اما باید گفت حجم چشمگیری از دیوان اشعار او به مدایح اختصاص یافته است که ۲۶۴ شعر در قالب قصیده، ۳ شعر در قالب ترکیب‌بند، ۲ شعر در قالب ترجیع‌بند، ۴ شعر در قالب مسمط، ۱ شعر در قالب تازه مستزاد، ۱ شعر در قالب مثنوی، ۵۷ شعر در قالب قطعه، ۵ شعر در قالب غزل و ۴۰ شعر در قالب رباعی است که در مجموع ۳۷۲ شعر مدحی است؛ لیکن بالاترین میزان مدایح در قصاید اوست.

گاه این ممدوحان، شاهان، امیران، وزرا و سپهسالاران دولتند و یا شاعر، دوستان شاعر خویش را می‌ستایند؛ البته مدایح او بیشتر به دربار اختصاص دارد.

دوران شاعری مسعود سعد با دوران فرمانروایی شش تن از پادشاهان و شاهزادگان غزنوی، که از ممدوحان او نیز بودند، مقارن بود. وی سلطان ابراهیم بن مسعود را در ۱۶ قصیده؛ سیف‌الدوله محمود^۴ را در ۵۶ قصیده، ۱ مسمط و ۴ قطعه؛ سلطان مسعود سوم را در ۴۰ قصیده، ۱ مستزاد، ۷ قطعه، ۳ غزل و ۴ رباعی؛ و نیز شیرزاد بن مسعود را در ۴ قصیده، ۱ رباعی و ۱ مثنوی مدح گفته است. به علاوه شاعر، ارسالان شاه را در ۱۶ قصیده، ۱ ترکیب‌بند، ۱ مسمط، ۲ قطعه، ۱ غزل و نیز اشعاری در تقویم پارسیان به نام شاه؛ همچنین بهرام شاه را در ۵ قصیده و ۱ ترکیب‌بند مدح کرده است.

در اشعار مسعود مدایحی هم درباره دیگر بزرگان عصر غزنوی هست: از امیران، ابوالرشد رشید بن محتاج که مسعود او را در ۲۱ قصیده، ۱ ترجیع‌بند، ۲ ترکیب‌بند، ۳ قطعه و ۱ رباعی؛ و شخص دیگری به نام ابوالفرج نصر بن رستم را در ۱۰ قصیده و ۱ مسمط؛ و نیز عمادالدوله ابوسعید بابو را در ۲ قصیده و ۲ قطعه مدح گفته است.

از وزرا، ثقة الملك طاهر بن علی را در ۱۰ قصیده، ۱ قطعه و ۴ رباعی؛ و نیز عبدالحمید بن احمد عبدالصمد را در ۸ قصیده و ۱ قطعه؛ احمد بن حسین را در ۱ قصیده و محمد بن بهروز را در ۳ قصیده مدح کرده است.

از سپهسالاران، ابونصر پارسی را در ۶ قصیده و ۱ رباعی؛ و وزیر شیبانی را در ۲ قصیده و ۱ رباعی؛ و همچنین خواجه ابوالفتح را در ۳ قصیده؛ منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی، عارض لشگر را در ۲۰ قصیده و ۱ مسمط ستوده است.

و از خازنان سلطان، علی خاص را در ۸ قصیده و فرزند او، محمد خاص را در ۳ قصیده مدح گفته است.

مسعود، شاعران معاصر خویش را هم ستوده است: از جمله ابوالفرج رونی که (۳ قطعه) از دیوان شاعر در مدح اوست و نیز اشخاصی مانند اختری (۱ قصیده)، سید محمد ناصرعلوی (۱ قصیده و ۱ قطعه)، راشدی (۲ قصیده)، رشیدی سمرقندی (۲ قصیده)، سلیمان اینانج بک (۱ قصیده)، عمید حسن (۲ قصیده و ۲ قطعه)، غرابی (۱ قطعه)، محمد خطیبی (۱ قصیده و ۱ قطعه) و ناصر مسعود شمس (۱ قصیده) که نامشان تنها به واسطه دیوان اشعار مسعود سعد زنده است.

در میان مدایح مسعود به اشخاصی برمی خوریم که شاعر آن‌ها را ستایش کرده لیکن سمت آن‌ها شناخته شده نیست؛ همچون خواجه عمید محمود که (۱ قطعه)، مظفر کریوه (۳ قطعه)، حیدر (۱ قصیده)، بوطاهر عمر (۳ قصیده)، خواجه عمید صاحب دیوان مولتان (۱ قطعه)، خواجه ابوالقاسم (۱ قطعه) از مدایح شاعر به ایشان اختصاص دارد.

مسعود در ۱۵ قصیده، ۲۱ قطعه، ۱ غزل و ۳۲ رباعی ذکری از ممدوح ننموده است.

۲-۳- مضامین مدح در شعر مسعود سعد

ملاک‌های ستایش در اشعار مدحی مسعود فراوان است؛ لذا به ترتیب بیشترین کاربرد او در مدح درباریان، هیبت و شکوه و جلال ممدوح؛ پس از آن سخاوت، شجاعت و جنگاوری؛ و هم دوش با آن دینداری؛ سپس عزم و همت، رأی و تدبیر،

خدمت و طالع (تأیید دنیوی و الهی)، حلم و بردباری، عدل و انصاف، نسب و نژاد، سخنوری و... را ستوده است.

برخی از این صفات واقعاً در ممدوحان او هست و برخی دیگر ادعایی است و هدف اصلی مسعود از بیان آن‌ها ترغیب ممدوح برای امور پسندیده است.

نمونه‌هایی از فضیلت‌های مورد ستایش برای ممدوح:

در وصف هیبت و شکوه ممدوح:

وان که صدر ملک او را هست از گردون، سریر

وان که صدر ملک او را هست از گردون، سریر

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۴۰۰)

در وصف سخاوت ممدوح:

چون مهر بی نفاق کنی در جهان نظر چون ابر بی دریغ دهی ابر را گوا

اقرار کرد مال به جود تو و بس است دو کف تو گواه و دو باید همی گوا

(همان: ۲۵)

مسعود برای تصرف در نفوس ممدوح به قصد تحریک سخاوت، او را وارسته

می‌داند:

گر کل این جهان را یک موهبت کنی طبع تو را نباشد زان موهبت ندم

(همان: ۴۶۱)

شاعر، جنگاوری و شریعت‌دوستی ممدوح را، که اساس ثبات حکومت غزنویان

است، می‌ستاید:

وز کارزار هیچ نیاسود یک زمان تا کرد کارزارش بر کفر کار، زار

نهاد روز و شب ز کف آن بی قرار تیغ تا کار دین نداد به هندوستان قرار

(همان: ۲۵۹)

دو صفتی که مسعود بارها در یک بیت به همراه هم می‌آورد، سخاوت و شجاعت

ممدوح است:

شهی که هست کف و تیغ او به بزم و به رزم چو بحر گوهر موج و چو ابر صاعقه بار
(همان: ۱۹۹)

شاعر گاهی صفات متعددی را به زیبایی با آرایه تنسیق صفات بیان می‌دارد:
ظهیر دولت و دین بوالمظفر ابراهیم نصیر ملت حق پادشاه گیتی دار
زمانه عزم و قضا قوت و قدر قدرت ستاره رتبت و خورشید رای و چرخ آثار
زمین توان و هوا صفوت و اثیر نهیب سپهر مکتت و دریا نوال و کوه وقار
(همان: ۲۱۰)

مسعود در ستایش‌هایی که از شاعران معاصر خویش کرده، فضل و هنر و سخنوری
آن‌ها را ستوده است:

درباره راشدی شاعر می‌گوید:
ز شعر اوست همه شعرهای عالم چنان که هست همه صرف‌ها ز مصدر
چو نثر او نبود نثر پر معانی چو نظم او نبود نظم روح پرور
(همان: ۳۸۶)

و خطاب به محمد خطیبی:
محمد ای به جهان عین فضل و ذات هنر تویی اگر بود از فضل و از هنر پیکر
تو را خطیبی خوانند شاید و زبید که تو فصیح خطیبی به نظم و نثر اندر
(همان: ۳۴۶)

۲-۴- دلایل مسعود سعد برای مدح

جبر سیاسی حاکم بر جامعه، که همواره سایه‌اش بر سر تاریخ ما گسترده بوده است، به
قشر صاحب اندیشه و از جمله شاعران فرصت و مجال نداد تا طعم اختیار و اراده را
بچشند؛ از این روست که شاعر، مابین آموخته‌های تئوریک خود درباره اختیار و اراده از
یک سو و واقعیت‌های سیاسی جامعه از سوی دیگر دچار تناقض و مشکل می‌شد و میان
این دو مقوله (اراده فردی و جبر سیاست) آن کفه‌ای را که سنگین‌تر بود برمی‌گزید و این
کفه، به شهادت تاریخ، همواره سیاست حاکم بوده است. بدین ترتیب مسعود نیز در مقام

شاعری مداح و درباری، که ذهنیت شعری او سابقه شعر مدحی خراسانی و راه و رسم‌های قصیده‌پردازی است، اصلاً به خود اجازه نمی‌دهد که شعری منحصرأً برای دل خود بگوید و گویا هرگز به مخیله‌اش خطور نمی‌کند که می‌توان شعری گفت که به نام کسی نباشد. از آنجا که مدیحه‌سرایی یک فن رسمی و متداول در آن روزگار بود کوشش همه شاعران ستایشگر این بود که در نظر شاه و درباریان عزیز نموده شوند و شعرشان منظور نظر باشد. «معیشت یکی از مهم‌ترین علل روی آوردن شاعران به دربار سلاطین بود تا بتوانند از فکر معاش فراغت یابند و به سرودن شعر و آفرینش مضامین نو بپردازند» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۴۳). مسعود سعد که در آغاز حرفه شاعری، فردی متمول بود و تقاضای صله را خلاف آزادگی می‌دانست، پس از مصادره اموالش در شهر لاهور و گذراندن ایام حبس، عسرت پیری او را به خلاف آن کشاند:

خزاین تو گشاده است بر همه شعرا جواهر تو بدیشان رسیده از هر حال
منم که تشنه همی مانم و دگر طبقه رسیده‌اند ز انعام تو به آب زلال
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۴۳۳)

علاوه بر این، نیاز مهم دیگر اهل علم و ادب نیاز معنوی بود؛ یعنی نیازی که هنرمندان به تشویق دیگران، به ویژه ارباب فضل و هنر، در خود احساس می‌کردند. «هر هنرمندی شیفته آن است که آثارش در معرض ملاحظه و مشاهده و تحسین خلق قرار بگیرد و دیگران از تجلیات ذوق و قریحه و استعداد و هنرش آگاه و بهره‌مند شوند و او را مورد ستایش قرار دهند» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۴۹). مسعود سعد نیز از ستودن ممدوحان صاحب نفوذ و فاضل احساس مسرت می‌کند:

همیشه باشد نام ملوک زنده به شعر ولیک باز به نام تو زنده گشت اشعار
شگفت نیست که مدحت همی بلند شود به دولت تو رهی را بلند شد گفتار
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۲۰۰)

«از نکته‌های قابل تأمل و در عین حال تأسفانگیز در تاریخ گذشته شعر کهن

فارسی، که حاکی از ضعف نفس شاعران مداح و نمودار اوضاع نا به سامان دربار و استبداد حکومت‌های وقت و رقابت‌های کوته فکرانه شاعران، با سلطه و دست پرورده دربارها و حامیان صاحبان قدرت می‌باشد، این است که این شاعران همیشه از خشم ناگهانی و بی‌اساس «حامی بزرگ» خود در خوف و هراسند و از طرف دیگر، اضطراب دسیسه‌گری و ترس از دسایس دیگران، حسد حقیرانه و حاجت مبرم به عطایا، آنان را وا می‌دارد تا شعر خود را به قالب هر اتفاقی بزنند و از توصیف مضامین تحمیلی و خفت‌انگیز روی برتابند» (رزمجو، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۴). نمونه این مطلب، زندانی شدن مسعود سعد سلمان در اثر سعایت شاعران حاسد غزنین و به دنبال آن خشم ممدوح اصلی شاعر، سیف‌الدوله محمود است، که شاعر برای رفع اتهام از خویش قصاید متعددی را در مدح سلطان ابراهیم و سیف‌الدوله محمود سروده است؛ البته مسعود از آنجایی که درگیر رقابت‌های شاعرانه دربار بود، پیوسته خود را بر اکفای خویش برتر می‌دانست؛ حتی در زندان نیز فضایل خود را ضمن اشعارش یادآور می‌شد. دکتر شمیسا معتقد است: «خوی خودستایی که در شعر مسعود سعد وجود دارد در میان شاعران و رجال دربار چندان پسندیده نمی‌آمده است و شاید در حبس‌های طولانی او و عدم اقدام فوری و مؤثر یاران در رهایی او بی‌تأثیر نبوده است» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۰).

شاید این سؤال پیش بیاید که مسعود سعد، که از زندان به جان آمده و از زمین و زمان و شاه و بنده گلایه داشته است، پس چرا در همه اشعار پادشاه را هم مدح می‌کرده است؟ باید گفت: او به سبب شهرت در شاعری، در زندان نیز در کار سرودن شعر آزاد بوده و اشعار شاعران دیگر به او می‌رسیده و اشعار خود او هم از زندان بیرون می‌رفته است. «منتهی باید در این گونه اشعار هرچند ممدوح، کس دیگری باشد باز شاعر ابیاتی را در مدح شاه وقت بگوید تا اجازه خروج از زندان را بیابد (رک شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۳-۲۵). واضح است که در این گونه اشعار عاطفی و اخوانیاتی جایی برای مدح، مخصوصاً مدح نابکاران نیست، و مسعود را در این گونه مدایح عذری است؛

برای مثال در شعری که او در زندان در جواب رشیدی سمرقندی، شاعر معاصر خویش، سروده و موضوع آن ستایش از رشیدی و شعر اوست، شاعر، سلطان ابراهیم را هم مدح گفته که ظاهراً هیچ مناسبتی ندارد. مطلع شعر:

شب سیاه چو برچید از هوا دامن زدوده گشت زمین را ز مهر پیرامن
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۶۱۶)

مسعود سعد وقتی که در زندان به سر می‌برد راوی او، ابوالفتح، اشعار او را در بیرون و در دربار نزد شاه روایت می‌کرد و این می‌رساند که شاعر به انتشار شعرش علاقه‌مند بوده است. پس از زندان نیز مسعود بنا به مقتضیات محیط و نیاز معاش و نیز قدرشناسی نسبت به ممدوحان دوباره به وادی ستایشگری روی آورد؛ گرچه سال‌ها بعد، او به احساس رضامندی از وضع زندگی، معیشت و تأمین وسایل آسایش و برخورداری از انواع لذات در شعرش اقرار کرد ولی باز به خوشامدگویی قدرتمندان زمانه‌اش وفادار ماند چنان که در مدح بهرام شاه گوید:

مرا به مدحی شاها ولایتی دادی کدام شاهی هرگز به مادحی این داد
(همان: ۱۴۲)

شاید این امر به علت حسّ جاه‌طلبی او باشد که حضور مستمر در دربار را راهی برای انتشار یافتن اشعارش به همه نقاط و برخورداری از اکرام و احترام سلاطین و درباریان و در نهایت بقای نام می‌دانست. مسعود سعد گاهی در لابه لای اشعارش از مداحی بیزاری جسته است اما به نظر می‌رسد که آن حالت موقتی و بر اثر شداید زندان بوده و بعد از رهایی می‌بینیم که او به همان پیشه سابق مداحی بازگشته است. نمونه‌ای از اشعار بیزاری از مدح او چنین است:

کسی که خانه و خوانش ندیده‌ام هرگز به مدح او سخن چرب و خوش چرا رانم
به گاه خدمت بر دست‌ها چو بوسه زخم چنان بگریم گویی که ابر نیسانم...
خرد پشیمان نبود ز مدح گفتن من ز مدح گفتن این مهتران پشیمانم...

خدای داند کز شعر نام جویم و بس وگر نه جز به شهادت زبان نگردانم
بگفتم این و ز من سر به سر سماع کنند درست و راست که مسعود سعد سلمانم
(همان: ۴۸۸)

۲-۵- نکاتی پیرامون اشعار مدحی مسعود سعد سلمان

- مضمون تشبیب‌های مسعود قبل از زندان اختصاص به سفر یا شرح وداع با معشوق دارد اما چون نمی‌توانسته در زندان از چنین مضامینی استفاده کند به موضوعاتی پرداخته که بازگوکننده حال یک محبوس است؛ لذا شاعر مطلب را در تغزل به پریشانی معشوق، زاری وی، وصف بیابان و کوه و ستارگان گسترش می‌دهد و سپس به ستایش ممدوح می‌پردازد. چیستان‌سازی که مورد علاقه مسعود است در تشبیب‌های اشعار دوره رهایی و زندان او دیده می‌شود. دامنه وصف نیز همچون تغزل در شعر مسعود وسعت می‌یابد تا جایی که در دیوان او به بعضی توصیف‌ها برمی‌خوریم که پیش از وی سابقه نداشته است، مانند وصف قلم، پیل، خروس، روزن زندان و...

- استاد همایی در مورد جنبه مداحی مسعود سعد می‌گوید: «قسمت مهمی از قصاید مسعود سعد مبتنی است بر سیره و سنت مداحی و منقبت‌آرایی شاعر که برای بزرگ گردانیدن کارهای ممدوح گاهی یکی از غزوات افتخارآمیز او را در چند قصیده یاد کرده، یا برای آن بیش از یک بار قصیده تازه و فتحنامه غرّا ساخته است و گاهی جنگ‌های خرد و زد و خورد‌های ناچیز محلی و حتی سفر شکار و تفریح را، که متضمن قتل و غارتی هم بوده است، در عداد مغازی و فتوح نامدار برشمرده؛ و نیز اعمال حکام و عمال ولایات را هم بر سیل مجاز عقلی به شخص پادشاه اسناد داده است و گاهی برای جزئیات یک واقعه از آغاز نیت تا پایان کار و از روز حرکت تا مراجعت ممدوح چند قصیده ساخته یا در صدد تصمیم عزم و تشویق او بر لشکرکشی و جنگ و جهاد برآمده [مطالبی که در اینجا آمده اشاره است به دسته مهمی از قصاید مسعود سعد که مشتمل است بر غزوات علاءالدوله مسعود و فتوحات او در

هندوستان]؛ بالجمله شاعر می‌خواسته که هر هفته دیوان خود را به یک قصیده غرّاً و مجلس پادشاه را به یک فتح‌نامه بدیع بیاراید:

من بنده به فتح‌ها همی گویم هر هفته یکی قصیده غرّاً
تا گردد فتح‌نامه‌ها پران از هر سو، سوی مجلس اعلاء»
(همان: ۸)

(مختاری غزنوی، ۱۳۴۱: حاشیه ۲-۶۷۱)

«هرچند اشعار درباری مسعود، ذوق واقعی او را نشان نمی‌دهد اما از آنجا که این اشعار رنگین توأم با تصنع هنرپردازانه و تعبیرات شاعرانه در نمودن جلال و قدرت شاهان و امیران است به این لحاظ می‌توان شعر او را مدح رمانتیک دانست» (ر.ک. اتفه، ۱۳۵۷: ۹۸-۱۰۱).

- از زیبایی‌های صوری شعر مسعود وحدتی است که در ساختمان قصاید او دیده می‌شود. به این معنی که ابیات قصیده‌های او برخلاف بسیاری از قصاید و غزل‌های فارسی به هم مربوطند و همه این ابیات و اجزا یک واحد کل را به وجود می‌آورند. «ارتباط اجزای شعر مسعود تا حدیست که گاهی قصاید او به صورت یک حکایت یا شرح حال درمی‌آید» (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۳۱۳). بنابراین می‌توان به نوع مدح او مدح روایتی یا روایت مدحی گفت. به این معنی که او قبل از مدح یا در ضمن مدح، حال و روزگار خود را در زندان و مراتب فضل خود را روایت و یادآوری می‌کند؛ هم چون قصیده‌ای که مسعود در زندان مرنج در مدح ثقة‌الملک طاهر بن علی به مطلع زیر سرود:

مقصود شد مصالح کار جهانیان بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۶۶)

با شناخت نسبت به احوال ممدوحین و اطلاع از تاریخ وقایعی که آن اشعار به مناسبت آن وقایع سروده شده، مثل جلوس بر تخت سلطنت و جنگ‌ها و فتوحات و تولیت امیران و وزیران، اغلب می‌توان تاریخ تحقیقی و تقریبی انشای آن اشعار را به

دست آورد و در نتیجه از مقایسهٔ مجموع آثار مسعود با یکدیگر تاریخ دوره فعالیت ادبی و مراحل تکامل تدریجی قریحه او را کم و بیش مشخص کرد.
- با نگاهی به مدایح درباری می‌توان به گونه‌ای غیرمستقیم به بسیاری از خوی و خصلت‌های حاکم بر درباریان پی برد و دریافت که تا چه اندازه انحطاط اخلاقی در درون جامعه رواج داشته است.

- ایرادی که بر قصاید مدحی و نه تنها مدایح مسعود سعد وارد است، یکنواخت بودن آن است؛ بدین معنی که معانی و مضامین مدح غالباً تکرار مکررات است و در قصاید مختلف و دربارهٔ ممدوحان مختلف به زبان‌ها و عبارات گوناگون تکرار می‌شود.
- موضوع مبالغه در مدح از انتقاداتی است که پیوسته در مدیحه‌سرایی وارد است. گاهی شاعر در ستایش ممدوح چندان غلو می‌کند که صفات به مرحله محال عقلی می‌رسد و یا از نظر دینی جنبه کفر و ضلال پیدا می‌کند و مستلزم ترک ادب شرعی می‌شود؛ برای نمونه مسعود سعد در قصیده‌ای می‌گوید:

شاه را مانست روز رزم در تف نبرد اندر آن ساعت که حیدر قلعهٔ خیبر گرفت
بود حیدر در مضاء حمله چون شاه جهان تا به مردی این جهان آوازهٔ حیدر گرفت
(همان: ۱۱۱)

که شاعر در این ابیات، ممدوح خود، بهرام شاه را بر حضرت علی، علیه‌السلام، برتر شمرده است!
و یا:

هر کو تو را سوار ببیند معاینه روح‌الامین شناسد و نشناسد از بشر
گویند کاین فریشته آن است کامدی گه گه به میر مکه ز یزدان کامگیر
(همان: ۳۶۳)

در این ابیات نیز بوالفرج نصر بن رستم، والی لاهور را با روح‌الامین (جبرئیل) یکسان می‌داند!

مسعود، فلسفه خلقت و آرمان آفرینش را در وجود ممدوح دیده است:

آنکه در آفرینش عالم غرض او بود ز ایزد ذوالمن
(همان: ۶۱۲)

که معادل حدیث قدسی «لولاک لَمَا خلقتُ الافلاک» است که در شأن پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، گفته شده. مسعود این حدیث را در مورد خواجه عبدالحمید بن احمد عبدالصمد وزیر به کار برده است!

هرچند مسعود سعد در خلال تشبیه‌های خود به ستایش خدا و پیامبر و بزرگان دین پرداخته، این گونه اندیشه‌های دینی نیز همیشه تحت شعاع «سلطان‌پرستی» او قرار می‌گیرد و رنگ می‌بازد و به هنگام لزوم، ممدوح جای خدا را هم می‌گیرد و ستایش او فریضه‌ای بزرگ تلقی می‌شود که در صورت فوت شدن وقت آن باید قضای آن را به جا آورد؛ برای نمونه در مدح سلطان مسعود:

گر هیچ گونه درگذرد مدحتی ز وقت ناچار چون نماز فریضه قضاکنم
(همان: ۴۹۹)

مسعود گویی خود می‌دانسته است که این اندازه مبالغه در مدح درخور استغفار است؛ چنان که در مدح ثقة‌الملک طاهر بن علی می‌گوید:

هرچه در مدحت تو خواهم گفت هیچ واجب نیاید استغفار
(همان: ۲۷۳)

در حقیقت شاعر تنها مدیحه‌گویی او را به سبب آن که شافعی از زندان مرنج بوده، جایز می‌بیند!

- در تاریخ ۴۶۹ ه. سلطان ابراهیم، سیف‌الدوله محمود را که در گذشته جرأت و شجاعت خود را در جنگ با هندیان ثابت کرده بود، به حکومت متصرفات غزنوی در هند گماشت. مسعود سعد در قصیده‌ای زیبا این عمل را می‌ستاید و هدایا و خلعتی را که سلطان به شاهزاده اعطا کرد توصیف می‌کند. این شعر دارای قدیمی‌ترین ماده تاریخ زبان فارسی است که چون حروف آن به حساب ابجد محاسبه شود، سال ۴۶۹ ه. به دست می‌آید:

به سال پنجه از این پیش گفت بوریحان
در آن کتاب که کردست نام او تفهیم
که پادشاهی صاحب قران شود به جهان
چو سال هجرت بگذشت تی و سین و جیم
(همان: ۵۰۶)

- «بیشتر خاورشناسان خواسته‌اند مدیحه‌سرایی را تنها ستایش میان تهی و دست بالا دارای مطلب‌های زندگی‌نامه‌ای و تاریخی و بنابراین به صورت مرجع بنگرند که به رغم آرمانی‌گرایی افراطی آن در دقت در نام‌ها و لقب‌های ممدوحان بی‌گمان ارزشی بسیار بزرگ و بی‌همتا دارد» (ریپکا، ۱۳۸۲: ۱۸۹). باسورث نیز معتقد است: «برخی از صاحب‌منصبان و فرماندهان غزنوی را تنها از ذکر نامشان در دواوین شعرای آن عصر می‌شناسیم و نه در منابع تاریخی» (رک باسورث، ۱۳۶۴: ۱۰۱). همچنان که نام سرهنگ محمد خطیبی که حاکم قصدار بوده است تنها در دیوان مسعود سعد مشاهده می‌شود. به علاوه باید گفت تنها از طریق اشعار است که به ذکر دریافت القاب و دیگر الطاف و عنایات خلیفه نسبت به سلاطین مطلع می‌شویم؛ مثلاً در میان اشعار متعددی که مسعود سعد در مدح سیف‌الدوله سروده، شعری است که به انگیزه القاب صنیع امیرالمؤمنین و عز‌الملکه که محمود از خلیفه دریافت داشته، سروده شده. این ابیات چنین است:

ای تو را خوانده صنیع خود امیرالمؤمنین
همچنین بادا جلالت بر زیادت همچنین
سیف دولت مر تو را زین پیشتر بودی لقب
عز ملت را بر افزون کرد امیرالمؤمنین
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۶۵۰)

و نیز مسعود در مدح سلطان ابراهیم که از القاب فراوانی برخوردار بوده می‌سراید:
ابوالمظفر سلطان عالم ابراهیم
که خسروان را درگاه او بود محراب
ظہیر دولت و ملک و نصیر ملت و دین
به راستی و سزا بودش از خلیفه خطاب
مفاخر ملکان زمانه از لقب است
بدوست باز همیشه مفاخر القاب
(همان: ۶۵)

- دکتر شهیدی در مقاله «تطور مدیحه‌سرایی» می‌نویسد: «همین که از مرز ادبیات قرن چهارم می‌گذریم و به قرن پنجم می‌رسیم به موازات پیدا شدن مضمون‌های تازه و تغییرات بدیع در تغزل و تشبیب، محتویات قصیده‌های مدحی نیز تغییر می‌یابد. وصف ممدوح به جای آن که بازگویی از حقیقت خارجی به مقیاسی بزرگ‌تر باشد تعبیری است که بیشتر از تخیل شاعر سرچشمه می‌گیرد» (شهیدی، ۱۳۷۲: ۳۷۵). از این نمونه ابیات، مسعود راست:

بزرگواری دریادلی که در بخشش به پیش جودش دریا کم آید از فرغر
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۳۵۰)

که در این بیت دریا در برابر سخاوت ثقة‌الملک طاهر بن علی شرمسار است!
و یا:

به جود باطل کردی سخاوت حاتم به تیغ باطل کردی شجاعت رستم
(همان: ۴۶۶)

در این بیت نیز ممدوح از نظر جود و جنگاوری بر حاتم و رستم برتری دارد که این امر به قیاس با ممدوح، در نظر شاعر، بی‌مقداری این دو اسوه را به همراه دارد. - شاید با خواندن مدایح مسعود این تصور برای خواننده ایجاد شود که شاعر در جامعه‌ای آرمانی سیر می‌کند که نیازهای مادی مردم به راحتی با بدل و بخشش مرتفع می‌شود و سایه شمشیر او بر سر مردم مواظب است تا چشم‌زخمی به آنان نرسد و اصلاً خبری از بیدادهای نظام خودکامگی و استبداد نیست اما نکته درخور توجه آن است که شاعر در همین کلام تعارف‌آمیز و تعابیر کلیشه‌ای به طور غیرمستقیم در ژرفای معانی، پسندها و انتظارات اجتماعی را مطرح می‌کند و پند و اندرز می‌دهد تا جایی که خطاب به سیف‌الدوله محمود می‌گوید:

ملکما خسروا خداوندا
مملکت انتظار نپذیرد
بدسگالان بی‌دیانت را
جمله بنیاد دین و دولت را
ملک را چون قرار خواهی داد
مملکت را به تیغ تابنده
نامداران و سرفرازان را
ملک را از حصاریان چو شیر
این جهان را به عدل و داد شها
کارها شاهوار باید کرد
تا به کی انتظار باید کرد
از جهان تار و مار باید کرد...
به حسام استوار باید کرد
تیغ را بی‌قرار باید کرد
صافی و بی‌غبار باید کرد
از جهان اختیار باید کرد
به عدو بر حصار باید کرد...
همچو خانه بهار باید کرد...
(همان: ۱۵۱)

- «این خصوصیت عمومی شعر مسعود و معاصران اوست که از یک تصویر اصلی
قدما، تصویرهای دیگری از رهگذر ترکیب و استدلال و تعلیل استخراج می‌کنند و
بهترین تصاویر آنها اغلب تصاویری است که از قدما گرفته‌اند و تصرفی شاعرانه و یا
ترکیبی خاص در آن به وجود آورده‌اند؛ در این بیت:

نبود آبی و از تو دیده‌ام را آب به لطف آبی و از توست در دلم آذر
(همان: ۳۲۵)

که هیچ تازگی جز برقرار کردن نوعی تضاد میان اجزای تصویر در آن دیده نمی‌شود
و بیهوده نیست اگر او خود نیز شعرش را زادهٔ عقل و فکر می‌داند^۵ و بی‌گمان همین
مسأله یافتن نوعی استدلال و تعلیل و همراه کردن آنها با صنایع بدیعی در دایرهٔ تصاویر
شعری پیشینیان است که سبب شده است خاقانی، مسعود را پیرو عنصری معرفی کند؛
زیرا این گونه کوشش‌ها را عنصری در نیمهٔ اول قرن پنجم آغاز کرده بود» (ر.ک
شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۹۹-۶۰۰).

- شعر مسعود سعد آینه‌ای است که آگاهی او را از علوم زمانه خویش برای ما باز
می‌تاباند:

از همه دانش حظی است مرا از چه سبب همه حظ من ازین گیتی رنج است و عنا
از بزرگان هنر در همه انواع منم گرچه امروز مرا نام ز جمع شعراست
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۷۱)

- او با قرآن کریم الفت و آشنایی کامل دارد و بسیاری از آیات شریفه را به طریق درج و حل و ترجمه در شعر خود خطاب به ممدوح آورده است:
حصنی که به صد تیغ کس آن را نگشاد کلک تو کند عالیها سافلها
(همان: ۹۷۸)

آیه: «فَجَعَلْنَا عَلِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ»؛ یعنی شهر را زیر و رو کردیم و بارانی از کلوخ بر آنان بارانیدیم.

- قصص اسلامی نیز در شعر مسعود موج می‌زند؛ چنان که در مدح منصور بن سعید، عارض لشگر، می‌گوید:

همی مدیح تو داوودوار خوانم من از آن که کوه رسیل است مرا به صدا
(همان: ۱۷)

- تأثیر نجوم‌دانی او در تصاویر مدحی شعرش قابل ملاحظه است؛ او برای نشان دادن پایه عظمت و جلال ممدوح از خصوصیات نجومی چرخ و ثوابت و هفت اختر سیار مدد می‌طلبد؛ چنان که در مدح سلطان مسعود می‌آورد:

برسد ملک تو به هفت اقلیم	که چنین است حکم هفت اختر
زحل سرفراز هست به مهر	همتت را گرفته تنگ به بر
دولتت را به هرچه خواهی کرد	مشتری رهبرست و فرمان بر
تیغ مریخ آتشی دارد	دشمنت را دریده مغز و جگر
نه عجب کافتاب نورانی	سایه چون چترت افکند بر سر
گردد اندر رفیع مجلس تو	زهرة لهوجوی خنیاگر
در براعت عطارد ساحر	با سر کلک تو رود همبر

از پی روشنائی شب تو بدر باشد همیشه جرم قمر
(همان: ۳۶۵)

همچنین مسعود سعد درباره یکی از شاعران درباری معاصر خویش، که اختری تخلص می‌کرده است، قصیده‌ای مدحی سروده و در آن کلمه اختری و اصطلاحات نجومی دیگر را التزام کرده است:

ای اختری نبی تو مگر اختر گردون نظم گشته به تو انور
آن اختری که سعد بود نی نحس آن اختری که نفع دهد نی ضر
اندر بروج مدح و ثنا شعرت سایر چو اختر است بهر کشور
(همان: ۳۰۲)

• استفاده از فلسفه در تصاویر مدیحه پیش از مسعود سعد به وسیله عنصری آغاز شده بود که مسعود نیز به تقلید از عنصری، دید فلسفی خود را در تصاویر شعری انعکاس می‌دهد و در مدح ثقة‌الملک طاهر بن علی می‌گوید:

به هیچ وقت نبوده است بی‌سخی دستش چنان که هیچ نبوده است بی‌عرض جوهر
(همان: ۳۵۱)

• مسعود سعد در ضمن اشعار خود به آشنایی اش با علم عروض اشاره می‌کند؛ چنان که در مدح علی خاص او راست:

قصیده‌هاست فرستم همه مناقب تو همه موافق اوصاف و مختلف اوزان
(همان: ۵۲)

• استفاده از اصطلاحات پزشکی و حکمت طبیعی:

تا طبع‌ها مراتب دارند مختلف کرده به ذات اصلی در کالبد بقا
بادت چهار طبع به قوت چهار طبع آب است بر زمین و اثر است بر هوا
همچون هوا هوای تو بر هر شرف محیط همچون اثیر اثیر بزرگیت با سنا
همچون زمین زمین مراد تو اصل بر چون آب آب دولت تو مایه صفا
(همان: ۲۷)

مسعود این ابیات را در شریطه قصیده مدحی خود خطاب به محمد خاص سروده است.

- آوردن اسامی ابزار و لوازم جنگی که معمولاً در اشعار حماسی کاربرد دارد، قصاید مدحی مسعود را به گونه ای حماسی کرده است؛ مانند گرز، خفتان، زره، زوبین، مغفر و...

- در شعر مسعود واژه‌های سانسکریت هم به چشم می‌خورد و این به لحاظ آن است که شاعر در مجاورت فرهنگ هندوستان قرار داشته است. برخی از این واژه‌ها: شولک (اسب جلد و تندرو)، برشکال (فصل باران)، فرغر (برکه آب)، چپال (نام پادشاه هند)، هنجار (گشتن، گردیدن، راه، طرز) و...

- مسعود در شعر خود آرایه‌های تشبیه، استعاره، مجاز و اغراق را بیشتر مورد استفاده قرار داده است.

- از نظر بدیعی آنچه در شعر او تشخیص دارد، آرایه موازنه و انواع تکرار است که میراث او از سبک خراسانی است.

- قافیه در شعر مسعود نقش تعیین‌کننده دارد. در بسیاری از شعرها پیداست که قافیه عنان اختیار شعر را در دست گرفته و آن را به طرف مضمونی کشانده است. به این ترتیب بسیاری از کلمات تنها برای قافیه شدن به شعر مسعود راه یافته است. نظر خود شاعر را درباره قافیه می‌توان از این دو بیت دریافت:

ز بس قوافی جزل و ز بس معانی بکر که گاه نظم شود گرد طبع من مجمل

همی ندانم تا چون دهم سخن را نظم کدام بندم در مدح تو به کار اول

(همان: ۴۴۲)

نتیجه‌گیری:

مسعود سعد سلمان جمع اضداد است: هم مرد قلم و علم و هم مرد سلاح و جنگ؛ هم کتابدار و هم امیر و حاکم؛ او نخستین شاعر پارسی‌گوی هندوستان است. دوران ستایشگری او در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم بیش از پنجاه سال طول کشید.

از آن جا که این دوره، دوره تحول شعر فارسی است، زبان او بر چارچوب سبک خراسانی و از نظر فکری و ادبی تغییرات محسوس در شعرش ایجاد شده است. مسعود در قالب‌های مختلفی برای موضوع مدح طبع آزمایی کرده است؛ لیکن اوج مدیحه‌سرایی شاعر در قصیده‌هایش مشاهده می‌شود. بخش قابل ملاحظه‌ای از اشعار او به ستایش از سلاطین، امرا، وزرا و نیز به شکل کمرنگ‌تر اختصاص به شاعران معاصر او دارد. از این رو شاید بتوان نوع ادبی غالب بر اشعار مسعود را دو گونه مهم وصف و مدح به شمار آورد. او می‌کوشد تا سنت‌های ترنم اقتدار غزنویان را دوباره زنده سازد. ملاک‌های ستایش از درباریان در شعرش گوناگون است. مسعود، ممدوح را به سبب هیبت و شکوه، سخاوت، شجاعت، دینداری، همت، دانش و ادب و... ستوده است؛ لذا بیشترین مضمون در این نوع مدح، هیبت و شکوه ممدوح است؛ در مدح شاعران نیز بیشتر به ستایش از سخنوری ایشان می‌پردازد. شعر مسعود بازتابی از فراز و نشیب عواطف و احساساتش در مقاطع مختلف زندگی اوست. شاعر در برهه‌ای از زندگی بر اثر تهمتی که از هم‌چشمی و رقابت بر سر مدیحه‌سرایی مایه می‌گرفت به زندان افتاد؛ اما باز در زندان با تأکید بر بی‌گناهی خویش «فضیلت بی‌ظنیر ملک‌ستایی» را ترک نگفت؛ هرچند زندان مضامین عاطفی را در درونش ایجاد می‌کند ولی او این مضامین لطیف را می‌پرورد تا به مدح ممدوح وصل کند و هدر بدهد. حتی رنج‌های دلگزای زندان نیز نتوانست از او شاعری متعهد بیافریند و باز پس از رهایی به مدح روی آورد. دلایل مدیحه‌گویی مسعود را می‌توان نیاز مادی و معنوی، جبر سیاسی حاکم بر جامعه و بیش از همه حس نامجویی او دانست. شاعر می‌کوشد در وصف ممدوح، مضمون‌هایی را بیابد که شاعران پیشین نگفته باشند. از این رو بازگویی متعادل و نزدیک به واقع اوصاف ممدوح در شعر او دستخوش بی‌ترتیبی می‌شود. این گونه است که مبالغه در مدایح او جایگاه ویژه‌ای دارد. اتحاف اشعار مسعود به صاحب‌منصبان درباری و شاعران معاصرش ما را به اسامی و القابی که منابع تاریخی فاقد آن هستند آگاه می‌سازد. از دیگر ویژگی‌های اشعار مدحی او می‌توان به آوردن مضمون‌های تازه

در تغزل، وحدت معنا، گونه‌ی روایتی مدایح، شکستن حریم‌ها برای تطابق با پسندهای ممدوح، استفاده از اصطلاحات علوم مختلف، توجه به آرایش‌های لفظی و معنوی کلام و سبقت معنا بر لفظ برشمرد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مدیحه‌سرایان فارسی طبقات مختلف اجتماع را در شعر خود ستوده‌اند، لیکن اشعار مدحی خود را بیشتر به طبقه پادشاهان، حاکمان و امیران که از قدرت مالی و سیاسی برخوردار بوده‌اند و به خاطر موقعیت خاص خود درجه‌ای از اجتماع خویش داشته‌اند، اختصاص داده‌اند.
- ۲- در این زمینه رک صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران: ص ۳۵۴.
- ۳- برای آگاهی بیشتر ن.ک یاسمی، رشید؛ مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان: صص ج-سو؛ و نیز صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران.
- ۴- باید دانست اگر دیوان مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی در دست نبود، ما هیچ اطلاعی از فرمانروایی و جنگ‌ها و فتوحات سیف‌الدوله محمود در هند نداشتیم.
- ۵- مسعود سعد در دیوان اشعارش می‌آورد:

به جان خرنند قصاید ز من خردمندان اگرچه طبع مرا زان کلام ارزانند
 ز چرخ عقلم زادند وز جمال و بقا ستارگان را مانند و جاودان مانند
 (مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۱۷۱)

منابع:

- ۱- اته، هرمان (۱۳۵۱). تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه با حواشی رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۶۴). تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا). (۱۳۷۱). بهار و ادب پارسی، به کوشش محمد گلبن، تهران: جیبی.

- ۳- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۵). تاریخ بیهقی، به تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- ۴- رزمجو، حسین. (۱۳۸۵). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۵- ریپکا، یان و اوتاکارکلیما، ایرژی بچکا. (۱۳۸۲). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: سخن.
- ۶- ----- (۱۳۸۲). نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). از گذشته ادبی ایران، تهران: الهدی.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- ۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). انواع ادبی، تهران: فردوس.
- ۱۰- ----- (۱۳۷۵). زندانی نای؛ گزیده اشعار مسعود سعد سلمان، تهران: سخن.
- ۱۱- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۷۲). از دیروز تا امروز، مجموعه مقالات، تهران: قطره.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۱). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. (۱۳۸۵). قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۴- عوفی، محمد. (۱۳۳۵). لباب الالباب، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: علمی.
- ۱۵- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۳). درباره ادبیات و نقد ادبی، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۵۸). سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی.
- ۱۷- فلسفی، نصرالله. (۱۳۸۱). مقالات تاریخی و ادبی، به کوشش رضا احمدزاده، تهران: دارینه.

- ۱۸ - مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). دیوان اشعار، به تصحیح سید مهدی نوریان، ج ۲، اصفهان: کمال.
- ۱۹ - ----- (۱۳۳۹). دیوان اشعار، به تصحیح رشید یاسمی، تهران: پیروز.
- ۲۰ - محبوب، محمدجعفر. (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: فردوس.
- ۲۱ - مختاری غزنوی، بهاءالدین عثمان بن عمر. (۱۳۴۱). دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۲ - نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۷۴). چهار مقاله، به اهتمام محمد قزوینی و تصحیح مجدد محمد معین، تهران: جامی.
- ۲۳ - نوریان، مهدی. (۱۳۷۵). بر کوهسار بی‌فریاد؛ برگزیده قصاید مسعود سعد سلمان، تهران: جامی.
- ۲۴ - ----- (۱۳۷۲). «مسعود سعد و گناه آزادگی»، فصلنامه هستی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۵۰-۱۶۷.
- ۲۵ - وزین‌پور، نادر. (۱۳۷۴). مدح داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی، تهران: معین.
- ۲۶ - هدایت، رضا قلی خان. (۱۳۴۰). مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۳، تهران: امیرکبیر.